

۲۰۱۵ / ۸ / ۱۶

کاندید اکادمیسین سیستانی

## در رثای مرگ آصف آهنگ، شخصیت والای سیاسی - فرهنگی کشور

از شمار دوچشم یک تن کم  
وز شما خرد هزاران بیش

با دریغ و درد فراوان امروز از طریق پیام تسلیت محقق و نویسنده پرتلاش کشور جناب فضل



احمد افغان، مطلع گردیدم که آصف آهنگ، محبوب ترین شخصیت مبارز در میان مشروطه خواهان سوم و از علمداران پرشور «حزب وطن» برهبری میرغلام محمدغبار، روز ۱۴ اگست به عمر ۹۰ سالگی در کشورکانادا زندگی را پدروود گفته و به ابدیت پیوسته است.

من هم بنوبه خود درگذشت این شخصیت والای فرهنگی-سیاسی کشور را به خانواده و فرزن دانشمندش، وهمچنان به دوستان و علاقمندان واردتمندان آن مرحومی تسلیت میگویم و خود را در غم از دست رفتن این مرد بزرگ و این شخصیت ادیب و شاعر و نویسنده و شیفته تحقیق و مطالعه، شریک

میدانم و روحش را شاد و یادش را برای همیشه گرامی میخوام. **مرحوم آصف آهنگ**

مرحوم آصف آهنگ یکی از آن شخصیت های والای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور بود که از کودکی با ناملایمات روزگار روبرو گردیده و بار سنگین زندگی را با آن همه سختیهای آن بردوش کشیده است، ولی با شکیبایی و حفظ عزت خانواده و تقوای وطن پرستی از کوره راه های دشوار زندگی سربلند بیرون برآمده است.

مرحوم آصف آهنگ فرزندمیرزا محمد مهدی خان افشارچنداوولی است، او یکی از مشروطه خواهان پر شور منسوب به گروه «جوانان افغان» بود. وی در دوره امانی بر اثر درایت و شایستگی و توانایی قلم خویش از کارمندان ورزیده و مقرب دربار شاه امان الله (سرمنشی) بشمار میرفت. پس از سقوط رژیم امانی، به مخالفت با رژیم حبیب الله کله کانی پرداخت. او با سلطنت نادرشاه نیز مخالف بود و گرچه نادر خان او را به عضویت مجلس سنا منصوب کرده بود، اما چندی بعد وی را، به اتهام قتل سه نفر کارمند سفارت انگلیس در کابل که توسط محمدعظیم یکی از هواخواهان پر شور امان الله خان صورت گرفته بود، دستگیر و بعد از هفت ماه زندانی همراه با چهار نفر دیگر اعدام نمود. میرزا محمد مهدی خان چنداوولی همان مردی بود که وقتی دیدمحمد ولیخان وکیل مقام سلطنت را قبل از خودش بدارمی آویزند، فریاد کشید و گفت: «اول مرا بدار بزنی تامرگ چنین مردی را بچشم خود نبینم!» یاد آن شخصیت شجاع و فداکار گرامی باد!

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

مرحوم آهنگ در مصاحبه ای گفته بود: هشت ساله بودم و در صنف سوم مکتب اماني که بعدها نامش را نجات گذاشتند، درس میخواندم. وقتی پدرم را کشتند، ما سه برادر را از مکتب اخراج کردند. حق برآمدن از شهر را هم نداشتیم. تنها میتوانستیم بیرون خانه و به کوچه برویم. البته، زندانی نشدیم مانند خانوادهء مرحوم غلام نبي خان چرخي یا وکیل صاحب محمد ولي خان، اما حق درس خواندن در مکاتب رسمي را نداشتیم. مادرم ما را به مکتبهاي خانگي فرستاد. نزد ملاها درس خواندیم.

آهنگ در مورد مشکلات خانوادگی خود میگفت: اولین مشکل خانوادگی ما این بود که کسی از ترس به خانه ما نمی آمد. مردم میترسیدند که آنها را نیز گرفتار کنند. کسانی هم می آمدند، مثلاً مادر بزرگ مادري ام و خاله هایم، اما از مردان خویش و قوم، کسی نمیتوانست بیاید. همه از هاشم خان میترسیدند. اگر کسی را میبردند، دیگر نجاتش به دست خداوند میبود. استبداد، استبداد است. ما را از معارف دور کردند. در حالی که پدرم در هنگام مرگ گفته بود: فرزندانم را از مکتب نکشید. اما کسی نپذیرفت.

مرحوم آهنگ در مورد معیشت خود میگفت: اعلیحضرت امان الله خان باغي را در چهلستون به پدرم داده بود. آن را فروختند و پولش نزد شوهر خاله ام مرحوم محمد عمر غوثي بود. او بعدها سناتور شد و پسرش عارف غوثي که وزیر بود، مخارج خانه ما را میدادند. یک سراچه هم داشتیم و آن را به کرایه داده بودیم. مادرم رنج و زحمت بسیل کشید. تا اینکه ما بزرگ شدیم.

مرحوم آهنگ از دوره های ماموریت خود یاد میکرد و میگفت: اول به نساجي رفتم و در کارهاي اجرائي و حسابي؛ بعد آهسته آهسته از کتابت بالا رفتم و کورسهای مختلف را پیهم خواندم؛ چیزی حقوق و چیزی اقتصاد و اندکی محاسبه. کتاب زیاد میخواندم. به هر حال تا ریاست عمومي نساجي رسیدم. عضو جمعیت وطن بودم. آنوقتها، مرحومان غبار و جویا و فرهنگ نیز تشریف داشتند من هم با آنها بودم. در انتخابات دوره دهه دیموکراسي، از شهر کابل وکیل شدم.

چنانکه در آغاز اشاره کردیم، مرحوم آصف آهنگ پسر محمدمهدیخان خان چنداولی از مشروطه خواهان وطن دوست بود که با برادرش محمدیونس مهدی زاده از رفتن در مکاتب دولتی محروم شناخته شدند، مگر با وجود اختناق و تحریم رسمی از تعلیم در مدارس کابل، بر اثر استعداد ذاتی وسیعی و تلاش شخصی، خود را تا سطح شخصیت های سیاسی - فرهنگی در جامعه روشنفکر افغانستان بالا کشیدند. برادر ایشان محمد یونس مهدی زاده ، متأسفانه در حادثه چنداول در سرطان ۱۳۵۷ از طرف سرکوبگران رژیم کابل نابود شد، اما خوشبختانه محمدآصف آهنگ از آن حادثه شوم جان سالم بدر برد.

مرحوم آهنگ از اعضای برجسته «جمعیت وطن» برهبری میر غلام محمد غبار بود که در جنبش مشروطیت سوم سهم و نقش عمده داشت. وی به اتهام شرکت در کودتای ضد دولتی عبدالملک خان مدت ۶ سال از ۱۳۳۶-۱۳۴۲ را در زندان سپری نمود و متحمل شکنجه و ضرب و شتم درخیمان زندان گردید.

مرحوم آهنگ پس از رهانی از زندان، در دوره سیزدهم شورای ملی افغانستان به حیث نماینده مردم کابل در شورای ملی راه باز کرد. او تا اخیر ماموریت و اقامتش در کابل شخصیت نیکنام و وطن خواه باقیماند و واقعاً از شخصیت های ملی و وطنخواه کشور بشمار میرود. من هر زمانی که با وی از طریق تلفن همصحب میشدم، می دیدم که مغز فکر و ذکرش وطن و اعتلای مجدد آنست و آنانی را که بعد از سقوط سلطنت بقدرت رسیدند از داودخان گرفته تا رهبران احزاب سیاسی چپ و راست ، سخت ملامت و نکوهش میکرد و بخصوص آنانی را که خود را مدعی نجات وطن از چنگ سوسیال امپریالیزم شوروی قلمداد میکردند، ولی همینکه به قدرت رسیدند، خدا، وطن و سوگند به قرآن درخانه خدا را فراموش کردند و به تخریب کشور، صد بار بیشتر از بیگانه پرداختند و تمام هست و بود وطن را غارت و چپاول کردند. او میگفت در واقع دشمنان اصلی وطن همین ها اند و آنها را «منافقین» میخواند که در زبان یک چیز میگویند و عمل شان چیزی دیگری است و بخاطر منافع شخصی وطن را ویران و مردم را دلیل وزبون کرده اند.

مرحوم آهنگ نیز مثل هزاران باشنده دیگر شهر کابل، اوضاع هرج و مرج و تجاوز و غارت و چپاولگری و تباه کاریهای وحشت آورتنظیمها را در دهه ۹۰ به چشم سردیده و سرانجام مجبورگردیده از کشور خارج شود، ابتدا به

پاکستان و سپس به کانادا پناه آورد و تا روز مرگ در آن کشور زندگی کرد. او از اینکه دوباره دیدار وطن نصیبش نخواهد شد، سخت متأثر و افسوس میخورد و بسیار بسیار از ظاهرشاه توصیف میکرد او را شاهی دموکرات و بردبار و فقیر مشرب توصیف میکرد.

تا آنجا که من دریافته ام، مرحوم آصف آهنگ انسان بسیار صمیمی، خوش برخورد و متواضع و علاقمند به مطالعه کتاب و تبادل نظر در مسایل اجتماعی و سیاسی بود. او در دوستی و رفاقت و نگهداشتن پاس نمک و ایفای تعهد که از بهترین صفات عیاران و کاکه های کابل بشمار میرفت، صادق الوعد و الگویی از رفیق دوستی و انسانیت بود. لازم به یادآوری است که مرحوم آهنگ همچنانکه هیکل رسا و استوار داشت، چهره بشاش با پیشانی فراخ، صورت زیبا و دلپذیر، چشمان براق و نافذ و جلد روشن مایل به سرخی داشت. افزون بر حسن صورت، وی صاحب قلم توانا و اندیشه روشن و دراک تر از مدعیان روشنفکری بود و در بیان حوادث تاریخی و تحلیل مسایل سیاسی، اجتماعی و وطن شخصیتی آگاه و صاحب نظر بود و نه تنها در نویسندگی قلم رسا و شیوا داشت، بلکه در سرودن شعر، نیز سخنور دقیقی بود که سروده هایش از لحاظ مضمون و محتوا گیرانی خاصی دارند. دو پسر وی آقایان رتبیل آهنگ و کاوه آهنگ نیز از شخصیت‌های با درک و با دانش کشور اند که اکنون در کشور آلمان زندگی میکنند.

از کارهای ماندگار فرهنگی آقای آصف آهنگ یکی هم، یاد داشته‌ها و برداشته‌های او در مورد «کابل قدیم» (کابل صد سال پیش) است که در ۲۷۵ صفحه با عکس های جالب تاریخی از کابل قدیم و مردم و تفرجگاه ها و محلات تجمع مردم در آن در سال ۲۰۰۰ میلادی در آلمان به چاپ رسانده است و در آن علاوه بر معرفی شهر و کوچه ها و پس کوچه ها و بازارها و صنایع و پیداوار کابل قدیم، نکات بسیار ظریف از رسوم و آداب و عنعنات و سرگرمیهای مردم در روزهای تعطیل و خوراک و پوشاک و محلات تماشایی و کاکه ها یا عیاران کابل و غیره مسایل مردم شناسی به بحث گرفته شده است که خواندن هر قسمت آن بسیار جالب و سرگرم کننده است.

مرحوم آهنگ خط زیبایی نیز داشت که بطرز منشیانه مینوشت و از سلیقه و هنر بلندی برخوردار بود، که نمایانگر سطح فهم و آگاهی وی در هنر خط نویسی نیز است. در غزل زیر آهنگ مرحوم از آوارگی می نالد و گزدم غربت جگر او را نیش میزند. او این ناله را در قالب شعرا محتوای اجتماعی با توانایی بیان میکند و میگوید:

### غریب شهر

به شهر غیر غریبم که کشور من نیست	زبیکسی همه شب غیر گریه کردن نیست
تو ای مسافر آواره بر نگر نگر!	که ظلمتست و سیاهی و خانه روشن نیست
به بین که دختر مهتاب شد نهران از ترس	بحکم آنکه حقوق مساوی بر زن نیست
ز باغ چید چنان باغبان خانه خراب	که غنچه های هوس قابل شگفتن نیست
پرنده گان خوش آوای از چمن رفتند	صدای زاغ و زغن قابل شنیدن نیست
چه رقص ها که نشد سربه ساز بیگانه	ببین به کشور ویران جای گفتن نیست
نشسته ایم بتماشا که دست ما بسته است	قفس ز آهن و پولاد و از شکستن نیست

من آن درخت کهن سال بی بر و بارم

امید و آرزویم جز تبر به گردن نیست

پایان